

بررسی تطبیقی تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق و ملاصدرا با رویکرد انتقادی به دیدگاه شیخ اشراق

زهرا جمشیدی* / مرضیه اخلاقی**
ناصر محمدی*** / علیرضا دل افکار****

چکیده

یکی از مسائل مورد بحث در میان اکثر مکاتب، مسئله تناسخ است. شیخ اشراق و ملاصدرا نیز به بسط آن پرداخته‌اند. مسئله این تحقیق تحلیل تناسخ از نظر شیخ اشراق در عرضه بر مبانی و استدلال‌های ملاصدرا است. هر چند شیخ اشراق نظر خود را در زمینه تناسخ صریحاً اعلام نکرده است ولی با توجه به ادله‌ای چون اعتقاد ایشان به تناسخ ملکوتی، اعتقاد به عالم صور معلقه و حدوث نفس همزمان با بدن، بطلان دو نوع تناسخ صعودی و متشابه از دیدگاه او مستدل است گرچه نمی‌توان به راحتی تناسخ نزولی را از نظر او منتفی دانست. ملاصدرا نیز با برهان قوه و فعل و همچنین برهان حرکت اشتدادی، تناسخ اصطلاحی را به طور مطلق باطل می‌داند در حالی که تناسخ ملکوتی را قبول دارد. با عرضه نظرات شیخ اشراق بر مبانی و استدلال‌های ملاصدرا، دیدگاه‌های شیخ اشراق به چالش کشیده می‌شود. هر چند باید گفته شود این نتیجه با تأمل دقیق در آثار شیخ اشراق نیز قابل دستیابی است. روش تحقیق در نوشتار حاضر، توصیفی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی

تناسخ صعودی، تناسخ نزولی، تناسخ ملکوتی، شیخ اشراق، ملاصدرا.

jamshidzahra15@gmail.com
akhlaghimarziye37@gmail.com
naser-mohamadi@pnu.ac.ir
delafkar@pnu.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۰۴

*. دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور تهران جنوب و مدرس معارف اسلامی.
**. دانشیار دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
***. دانشیار دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
****. دانشیار دانشگاه پیام نور تهران جنوب.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۷

طرح مسئله

«تناسخ» که به خروج روح از کالبد انسان و تعلقش به کالبد دیگری تعریف شده است مسئله‌ای است که در طول اعصار مختلف، همواره مورد بحث و نزاع فکری بوده است. تفکری که به قول برخی «ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ»؛ مذهبی نبوده است مگر اینکه تفکر تناسخ در آن، تفکری محوری بوده است (شهرستانی، ۱۳۹۵: ۲ / ۲۵۵) و اکنون نیز از مسلمات برخی مکاتب به‌ویژه در ادیان شرقی به‌شمار می‌رود. مسئله‌ای که از حیاتی‌ترین معتقدات آنها به‌شمار رفته و بسیاری از امور زندگی و مرگ آنها در ارتباط با آن توجیه می‌شود؛ از طفولیت تا پس از مرگ، از گرفتاری‌های زندگی تا کامیابی‌ها و خوشحالی‌ها، از دست یافتن به مقام‌های عالی تا اشتغال به خدمتکاری و زیردست دیگران بودن. از طرفی این مسئله در ارتباط مستقیم با آموزه معاد است و هر تحلیل و برداشتی که در مورد آن وجود داشته باشد بر معادباوری تأثیرگذار خواهد بود.

در مکاتب هندوئیسم و بودیسم اقبال بسیار زیادی به تناسخ وجود دارد (الموسوعه، ۱۴۲۹: ۷ / ۲۰۴؛ جان بی‌ناس، ۱۳۷۳: ۱۸۹) و حتی به اعتقاد برخی افراد، برخی مکاتب توحیدی به پذیرش تناسخ نسبت داده شده‌اند. (قیصری، ۱۳۷۵: ۴۸۹؛ برنجکار، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

بسیاری از اندیشمندان حوزه فلسفه و کلام اسلامی متفقاً به تبیین و رد این مسئله پرداخته‌اند و در این زمینه آثاری را به جا گذاشته‌اند؛ به‌ویژه شیخ اشراق و ملاصدرا که به تفصیل به تبیین آن اقدام نموده‌اند و ملاصدرا ضمن رد تمام اقسام تناسخ، از تجسم اعمال یا همان تناسخ ملکوتی دفاع می‌کند که با تناسخ مذکور صرفاً تشابه اسمی دارد اما شیخ اشراق از اندیشمندانی است که تفکرات او در این زمینه محل تضارب آراء بوده و عده‌ای او را معتقد به تناسخ معرفی کرده‌اند. بر این اساس مسئله این نوشتار، تحلیل تناسخ از دیدگاه دو اندیشمند است و در ضمن تبیین آن از نظرگاه دو نفر، بر آن شدیم تا استدلال‌های شیخ اشراق که محل تضارب آراء شده است را در ارتباط با مبانی و تحلیل‌های ملاصدرا بررسی نماییم. در میان مقالات و پایان‌نامه‌ها نیز با تحلیل‌های مختلفی روبه‌رو هستیم که بسیاری از آنها به تحلیل نظرات شیخ اشراق پرداخته‌اند و به‌ویژه تلاش کرده‌اند تا حدی که می‌توانند شیخ اشراق را از اتهام اعتقاد به تناسخ تبرئه نمایند. مثلاً آقای اسفندیاری در پایان‌نامه‌اش می‌گوید: شیخ اشراق، تناسخ را در دو سطح مطرح نموده و در سطح دوم با شیوه شهودی خودش به ابطال تناسخ پرداخته است. (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹۸) همچنین مقالاتی چون، تأمل در نظرگاه شیخ اشراق از رضا رضازاده، مجید ضیایی قهنویه و نگارنده در راستای دفع اتهام اعتقاد به تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق است. مقاله عباس ذهبی به تحلیل دیدگاه ملاصدرا و شیخ اشراق پرداخته و ملاصدرا را مخالف و شیخ اشراق را همدل‌تر با معتقدین معرفی کرده است. سید حمیدرضا حسنی نیز در مقاله‌اش با عنوان تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق، معتقد است در کتاب *حکمة الاشراق* که تقریباً فصل‌الخطاب تفکر شیخ است نمی‌توان به راحتی او را منکر تناسخ قلمداد کرد. فاطمه معین‌الدینی با دلایل فراوان از آثار شیخ اشراق درصدد تبرئه کردن او از این اتهام است. محمدتقی یوسفی او را مایل به پذیرش تناسخ نزولی دانسته و در جایی، با توجه به سخن شیخ اشراق که حاکی از توقف در مسئله است، نیازی نمی‌بیند در جهت تأیید یا رد تناسخ از دیدگاه او موضع‌گیری کند و در جایی دیگر در توضیح معاد از دیدگاه شیخ اشراق، چنانچه جایگاه نهایی انسان‌ها را مشخص می‌کند تلویحاً تناسخ را از دیدگاه او مردود می‌داند و نیز نوشته‌های دیگری که در این زمینه وجود دارد. اما ما در این مقاله ضمن تبیین نظر دو نفر در این رابطه، تلاش می‌کنیم دیدگاه‌های شیخ اشراق را در ارتباط با مبانی ملاصدرا و چالش‌گونه تبیین نماییم و در عرضه نظرگاه شیخ اشراق با تکیه بر براهین ملاصدرا، دیدگاه شیخ اشراق را تحلیل کنیم.

معناشناسی ادبی و اصطلاحی تناسخ

این واژه در لغت از ریشه نَسَخَ به معنای برداشتن چیزی و گذاشتن چیزی دیگر به جای آن یا تغییر دادن چیزی به چیز دیگر است، مثل «نَسَخْتُ الشَّمْسُ الظَّلَّ» یعنی خورشید جای سایه را گرفت. از همین ریشه، «تناسخ ازمنه» را به معنای پی در پی گذاشتن زمان‌ها آورده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ذیل نسخ؛ راغب اصفهانی، ۱۳۳۲: ذیل نسخ)

تناسخ در اصطلاح به معنای انتقال نفس از بدن شخصی به بدن دیگری و اشتغال به تدبیر آن است.

(صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۴۵ و ۱۴۸) حال شخص دیگر که نفس به آن تعلق می‌گیرد خواه انسان باشد یا غیر انسان. و یا عبارت است از انتقال نفس ناطقه از بدنی به بدنی دیگر در دنیا برای تحمل کیفی یا برخورداری از پاداش اعمال پیشین و رسیدن به کمال. (مصاحب و دیگران، ۱۳۵۶: ۱ / ۶۷۲)

انتقال نفس در این عالم از بدنی به بدن انسان دیگر نسخ نامیده می‌شود و انتقال آن به بدن حیوان را مسخ و انتقال آن به بدن نبات به فسخ مشهور است. منتقل شدن آن به بدن جماد، رسخ نام دارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۲۶ و ۵۳۳)

تناسخ از جهت وقوع آن در مورد همه یا بخشی از افراد بر دو قسم است:

۱. نامحدود: حاکی از این است که نفوس همه افراد بشر پیوسته به هنگام مرگ از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شوند و برای این انتقال از نظر افراد و زمان هیچ محدودیتی وجود ندارد. (شهرستانی، بی تا: ۱ / ۲۰۶)

۲. محدود: شامل افرادی است که از نظر حکمت نظری و عملی در درجه پایین قرار دارند و در مرتبه تخلیه نفس از ردایل، توفیق کامل به دست نیاورده‌اند. برای تکمیل در هر دو قلمرو و پیوستن به عالم نور، بار دیگر به بدنی دیگر تعلق می‌یابند؛ ولی افراد کامل از نظر حکمت نظری و عملی، به جهان مجردات و مفارقات ملحق می‌شوند. (مردانی، ۱۳۷۷: ۶۴)

از جهت دیگر، تناسخ به ملکی و ملکوتی تقسیم می‌شود. تناسخ ملکی که همان تناسخ اصطلاحی است به تناسخ نزولی که عبارت از انتقال نفس از وجود اشرف به وجود اخس است و تناسخ صعودی از بدن موجود اخس به اشرف و نیز تناسخ متشابه که انتقال نفس از بدن به بدن هم عرض آن است تقسیم می‌شود. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۴ و ۸)

معناشناسی تناسخ ملکوتی

با توجه به پذیرش تجسم اعمال یا تناسخ ملکوتی و تأکید دو فیلسوف بر وقوع حتمی این نوع تناسخ، که صرفاً با تناسخ مصطلح، دارای اشتراک اسمی است، لازم است به تعریف این عنوان نیز پرداخته شود.

تجسم اعمال عبارت است از:

ظهور ملکات النفس علی مثلها و صورها المناسبه لها لدی النفس و فی صقعها و حاق ذاتها. (حسن زاده

آملی، ۱۳۷۹: ۸۱۱)

ظهور و بروز ملکات نفس متناسب با صورت و مثالی است که در باطن و ذات انسان شکل گرفته است.

ملاصدرا هم تجسم اعمال یا تناسخ ملکوتی را عبارت از دگرگونی و صیوروت انسان بر حسب نشئه اخروی معنا می‌کند. امری که پیامد اخلاق و عادات ناپسند در انسان است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۲۶) و با راسخ شدن در نفس قادر است ظاهر خاص را بر حسب باطنی که با اعمال و نیات در نفس تغییر یافته به ظاهر دیگری متناسب با باطن او متحول کند.

تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق

سهروردی در حوزه بحث از روح و رستاخیز، رابطه نفس و بدن را توضیح داده و مسئله تناسخ را این چنین طرح می‌کند:

مزاج جسمانی با استعداد خود، نور اسپهبد را درخواست می‌کند. از اینجاست که نور اسپهبد با بدن انس می‌گیرد. دل بستگی این نور به بدن از نیاز و کمبود او به انوار برتر سرچشمه دارد. این بدن مظهر افعال، گنجینه انوار، جایگاه آثار و لشکرگاه نیروهای نور اسپهبد است. نیروهای تاریک که عاشق نورند، تلاش می‌کنند تا آن را به سوی خود بکشند و از عالم نور ناب دور سازند. به همین دلیل نور اسپهبد، جهان روشنایی ناب را فراموش کرده، به تاریکی‌های جهان خاکی انس می‌گیرد. بدن انسان نیز چنان کامل است که پذیرش امور مختلفی را داراست، به همین دلیل این بدن نخستین منزل نور اسپهبد می‌شود و این جسم نیازمند و دلدادده روشنایی است.

از اینجاست که بودا و فرزانشان پیش از وی بر این باورند که دریچه اصلی جان، در جانداران مادی، همین بدن انسان است. (سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۰۲ - ۲۰۱)

اگر در نور اسپهبد، خوی زشت و صفات ظلمانی چیره گردد، علاقه او به این خوی و صفت، پس از تباهی بدن، او را به سوی بدن یکی از حیوانات دیگر می‌کشاند. زیرا نور اسپهبد اگر با عشق و علاقه به ظلمت، از جسم انسانی جدا گردد راه عالم نور را مانند حقیقت ذات خود، از یاد خواهد برد، در نتیجه جز کشیده شدن به بدن‌های حیوانات بی‌زبان و پست، راهی در پیش نخواهد داشت. (همان: ۲۰۳ - ۲۰۲) سهروردی در ادامه به دلایلی که بر بطلان تناسخ اقامه شده می‌پردازد و به آنها پاسخ می‌دهد.

سهروردی مسئله تناسخ را در بسیاری از آثارش مطرح نموده و مورد بررسی قرار داده است و در بیشتر آثارش صریحاً مانند سایر فلاسفه اسلامی تناسخ را باطل دانسته است. اما در کتاب *حکمة الاشراف* مسئله را به صورت دیگر مطرح کرده است به نحوی که تبیین وی در آنجا بسیاری را دچار تردید کرده است که آیا شیخ اشراق مانند برخی از پیشینیان قائل به تناسخ است یا اینکه مانند سایر آثارش آن را رد می‌کند؟ مسئله دیگری که لازم است بیان شود این است که او چنانچه در ادامه بیان می‌کنیم اقسام تناسخ صعودی و متشابه را رد می‌کند اما با اطمینان نمی‌توان گفت لزوماً تناسخ نزولی را نیز رد کرده است بلکه مناسب‌تر است موضع او در این قسم تناسخ را موضع تردید بخوانیم.

۱. دلایل سهروردی در بطلان تناسخ صعودی و متشابه

سهروردی در چند موضع تناسخ را رد می‌کند از جمله:

در کتاب *المشارع و المطارحات* می‌نویسد:

و مما یذکر فی امتناع التناسخ ان البدن لمزاجه یستعد لنفس من الواهب، فاذا انتقلت الیه علاقه المستنسخه فیحصل لحيوان واحد نفسان: مستجده و مستنسخه متصادمه متدافعه و هو محال. (سهروردی، ۱۳۸۰: ۵۰۰ / ۱ - ۴۹۹)

و آنچه که در امتناع تناسخ باید گفته شود این است که با توجه به اینکه بدن واحد مستعد دریافت یک نفس از جانب خداوند است اگر تناسخ به وقوع بپیوندد لازمه‌اش این است که بدن علاوه بر نفس خود، واجد نفس دیگری شود؛ یعنی بدن واحد و دو نفس؛ و چنین فرضی به حکم عقل محال است.

وی در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که از آنجایی که تعداد حیوانات و انسان‌ها مساوی نیست، اگر تناسخ وجود داشته باشد با پدیده عدم تساوی نفوس و ذوات النفوس روبه‌رو خواهیم بود که این خود دلیلی دیگر است بر ابطال تناسخ. (همان: ۵۰۰)

ایشان در رساله *پرتونامه* نیز تناسخ را محال می‌داند. (همان: ۳ / ۷۴) در *المحاحات* نیز در ابطال تناسخ می‌گوید:

ان التناسخ محال؛ فان النفس لو انتقل تصرفها الی جرم عنصری کان لصلوح مزاجه لتصرف النفس و آلا ما فارقت هیکلها، فیستحق المزاج النفس یفیض علیه العقل الفعال، فکان للحيوان الواحد نفسان - مستنسخه و فائضه - هذا محال؛ اذ لا شعور للانسان الا بنفس الواحده هی هویته و ایضاً لا وجوب لتطابق الاعداد و الاوقات لما فسد و ما یکون، فالتناسخ باطل. (همان: ۴ / ۲۳۶)

تناسخ محال است؛ چراکه نفس اگر به جرم عنصری منتقل شود به دلیل شایستگی آن برای دریافت نفس بوده است و گرنه بدن و هیکلش را رها نمی‌کرد، پس مزاج نفس صلاحیت افاضه از عقل فعال را دارا بوده است و در این صورت برای یک حیوان، دو نفس - تناسخ یافته و افاضه شده - وجود خواهد داشت و چنین چیزی محال است؛ به علت اینکه ادراکی برای انسان مگر به نفس واحد که هویت او نیست و همچنین الزامی برای تطبیق اعداد و اوقات نفوس در زمان فساد و ایجاد آنها وجود ندارد و لذا تناسخ باطل است.

در اینجا نیز سهروردی با توجه به استعداد یک بدن کامل، صرفاً جهت دریافت یک نفس، وجود نفس دومی را برای آن بدن ممتنع می‌داند. علاوه بر این اشکالات، او به عدم تساوی عدد ابدان نابود شده و ایجاد شده اشاره می‌کند و این عدم تساوی را مهر باطل دیگری بر نظریه تناسخ می‌داند. او در جای دیگر می‌گوید:

«التناسخ» محال؛ فإن النفس لو انتقل تصرفها الی بدن من جنس بدنها لکان لصلوح مزاج البدن الفانی لئلا یفسد، فیستحق من واهب الصور نفساً اخرى و تنتقل الیها نفس فتحصل للحيوان الواحد نفسان - المستسخه و فائضه - و هو محال. (همان: ۸۱۴)

تناسخ محال است؛ چراکه نفس اگر به بدنی از جنس بدن خودش منتقل شود و در آن تصرف کند، این مسئله به دلیل صلاحیت بدن دوم برای تصرف نفس در آن بوده است و لذا مستحق بوده است که از جانب خداوند، نفس به آن تعلق بگیرد و به آن منتقل شود و در این صورت، برای حیوان واحد دو نفس موجود می‌شود، نفس تناسخ شده و نفسی که به آن اضافه شده است و چنین امری محال است.

سهروردی در این بیان تناسخ را باطل می‌داند و همسو با سایر آثارش در رد تناسخ به استدلال آوری روی می‌آورد. او وقوع تناسخ را مستلزم تجمع دو نفس در یک بدن می‌داند در حالی که با توجه به استعداد ابدان، هر بدن تنها مستحق دریافت یک نفس از جانب خداوند است و دریافت دو نفس فائض و منسوخ را باطل می‌شمرد و منافی با تفکر تناسخ که لازمه آن تعلق نفس انسان به بدن دیگر بود و دارای دو نفس شدن در یک زمان که امری باطل است.

۲. تأمل در مسئله تناسخ با توجه به کتاب حکمة الاشراق

الف) نکته اول

بدن انسان وقتی استعدادش برای دریافت نفس و تعلق نفس به آن کامل شود، نفس انسانی به وجود می‌آید و به آن ملحق می‌شود؛ چراکه بدن طالب وجود نفس است و نفس به خاطر فقرش نیازمند بدن است و به خاطر نورانیتش خواستار عالم نور و نورانیت است. سپس این نفس با بدن مانوس و بدن محل آثار و افعال نفس می‌شود. از طرفی چون قوای ظلمانی نفس نیز عاشق نفس هستند لذا آن را به سمت خود سوق می‌دهند و از پرداختن آن به عالم نور که مشوب به ظلمات نیست باز می‌دارند و بر این اساس نفس از عالم نور کنده می‌شود و به عالم ظلمات وصل می‌گردد و به آن خو می‌کند. (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲ / ۲۱۷ - ۲۱۶)

به نظر می‌رسد از این بیان نمی‌توان تناسخ را استخراج نمود؛ به این علت که فرآیند تعلق روح را به بدن تبیین می‌نماید و در پی توضیح چگونگی حیات روح و مانوس شدن آن با بدن و با ظلمات دنیا است که نمی‌توان تناسخ را از آن برداشت نمود؛ چراکه منکران تناسخ نیز این را باور دارند که نفوس معمولاً به ابدان انس گرفته و از عالم نور دور می‌شوند و از این امر صحت تناسخ را نتیجه نگرفته‌اند و تلازمی میان انس گرفتن با بدن و وقوع تناسخ دیده نمی‌شود.

ب) نکته دوم

شیخ اشراق در این کتاب در ادامه به بیان دیدگاه پیشینیان می‌پردازد که قائل به تناسخ بوده و بدن انسان را کامل‌ترین مزاج و منزلگاه نفس می‌دانستند. (سهروردی، ۱۳۸۸: ۲۴۸ - ۲۴۴) یکی از دلایل کسانی که شیخ اشراق را متهم به قبول تناسخ می‌دانند این است که شیخ اشراق توضیح و تبیین معتقدین به تناسخ را بیان نموده و دلایل آنها را در این زمینه برشمرده است. این افراد به این نکته توجه نکرده‌اند که در این مورد دور از ذهن نیست که شیخ اشراق تنها در مقام تبیین نظر قائلین به تناسخ بوده باشد و نظر خاص خود را بیان نکرده است؛ مطلبی که هست این است که نمی‌توان از تعبیر نظر «مشرقیان» لزوماً نظر شخص شیخ اشراق را استنباط نمود؛ چراکه او طیف عظیمی را اشراقی و مشرقی می‌نامد و آنجا که آنها را قائل به تناسخ می‌داند چه بسا خود شیخ، اعتقادی به تناسخ نداشته باشد و این استثناء، امری دور از ذهن نیست.

ج) نکته سوم

شیخ اشراق تعدادی از حکما را معتقد به تناسخ می‌داند که در تأیید نظریه خود به آیاتی از قرآن استناد می‌کنند. درحالی‌که همان‌طوری که اجمالاً در سطور بعدی بیان خواهد آمد تناسخ را با استناد به آیات قرآن نمی‌توان اثبات نمود. او معتقد است هم دلایل منکران تناسخ و هم دلایل قائلین به تناسخ ناقص است و هیچ‌کدام از دلایل را در اثبات مدعیانشان کافی نمی‌داند. ما اکنون درصدد پرداختن به دلایل مثبتین و مبطلین تناسخ و کافی یا ناکافی بودن دلایل آنان نیستیم بلکه مطلبی که در پی توضیحش هستیم این است که «مدعا» یک موضوع است و اینکه آیا دلایل برای اثبات یا رد مدعا کافی است موضوع دیگر است؛ سهروردی آنجا که دلایل منکران را ناکافی می‌داند دال بر این نیست که با ناکافی بودن ادله مدعا هم باطل می‌شود.

شیخ اشراق در مورد سرنوشت اشقیاء می‌گوید:

و اما اهل الشقاوه الذین کانوا «حول جهنم جثیا»، «فاصحوا فی دارهم جائمین» - سواءً کان النقل حقاً او باطلاً - ان الحجج علی الطرفی التقیض فیہ ضعیفه؛ اذا تخلصوا عن الصیاصی البرزخیه یکون لها ظلاً من الصور المعلقه علی حسب اخلاقها. (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹۸)

اهل شقاوت که در جهنم به زانو درآمده‌اند و در خانه‌های خود بر جای مردند (آیتی، ۱۳۷۴)، تناسخ درست باشد یا غلط، حجت‌های دو طرف آن ضعیف است؛ و چون روح از بدن‌های برزخی خلاص شود برای آن سایه‌ای از صور معلق بر حسب اخلاق او واقع خواهد شد.

شیخ اشراق سرنوشت اشقیاء را بعد از مرگ و جدا شدن نفوسشان افتادن در ورطه تاریکی و ظلمت می‌داند و این متناسب با رفتار آنان و محصول اوصاف اخلاقی آنان است که البته این مطلب هیچ‌گونه دلالتی بر تناسخ ندارد. بلکه با توجه به آیاتی که خود شیخ اشراق نیز به آنها اشاره کرده است به عذاب گناهکاران اشاره دارد و در نهایت امر، معلوم شدن سیمای واقعی افراد را متناسب با خلق‌ها و عادات آنان که هر کدام متناسب با یک حالت خاصی است را یادآور می‌شود که به عبارتی همان تجسم اعمال است. همان‌طوری که در آخرین مطالبی که در آخرین کتابش در این مورد اظهار داشته است و قبل از اینکه بیان نظر خودش را موقوف به زمان دیگری نماید به مطالبی از این دست می‌پردازد و محور سخنش را ملکوت اعمال و چهره حقیقی کردار انسان‌ها قرار می‌دهد که به هیچ‌وجه ناظر به تناسخ اصطلاحی نیست.

د) نکته چهارم

دلیل مهم دیگری که با استفاده از آن می‌توان به تبیین سرنوشت روح انسان پس از جدایی از بدنش از دیدگاه شیخ اشراق پرداخت اعتقاد ایشان به وجود عالم مثال است که آن را عالم برزخ نیز می‌نامند و مرتبه‌ای از هستی است که از ماده مجرد است ولی از آثار آن برکنار نیست؛ یک موجود برزخی یا مثالی، موجودی است که در عین اینکه از کم و کیف و همچنین وضع و سایر اعراض برخوردار است از ماده مجرد است. سهروردی علت وجودی عالم مثال را برخی عقول متکافئه که آنها را عقول عرضیه می‌نامند به‌شمار آورده است. در عالم مثال صور جوهریه تمثیل پذیرفته و به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌گردند. سهروردی صور معلقه را عالم مثال دانسته و مثل معلقه را غیر از مثل افلاطونی به‌شمار آورده است. وی بر این عقیده است که مثل افلاطونی عبارتند از موجودات که در عالم انوار عقلیه ثابت می‌باشند ولی در نظر این فیلسوف متأله، مثل معلقه تنها در عالم اشباح مجردة متحقق می‌باشند. ملاصدرا نیز صور معلقه و عالم مثال را عالم اوسط دانسته و آن را برزخ میان عالم عقول و جهان ماده به‌شمار آورده است و قوای انسان را روزه‌ای برای شناخت این عالم قلمداد کرده است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳: ۳۶۵ - ۳۶۳)

سهروردی معتقد است ارواح خوشبختان متوسط از زاهدان و پرهیزکاران بعد از جدایی از بدن به قلمرو مثل معلق می‌پیوندند و ارواح بدبختان که در جهنم به زانو درآمده‌اند (مریم / ۶۸) و در سرزمین خود بی‌جان شده‌اند (هود / ۹۴) وقتی که از بدن جدا شدند در سایه آن صورت‌ها و موجودات مثالی آویزان، به تناسب اعمال و رفتار خود جا خواهند داشت؛ (تناسخ درست باشد یا نه) نفوسی که از بدن حیوان یا انسان جدا شده‌اند به قلمرو مثل می‌پیوندند. (سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۰۹) به نظر

می‌رسد که با توجه به طرح تعلق نفوس به عالم صور معلقه و تطبیق آن با عالم برزخ که بعدها مطرح می‌شود؛ هرچند که در پی آن شیخ از صحت یا عدم صحت تناسخ نام می‌برد ولی وقتی که به تعلق نفوس به عالم برزخ اذعان کرد نوع تناسخ تغییر می‌یابد و نهایت چیزی که بتوان از آن برداشت کرد تناسخی در ورای عالم ماده است و بر تناسخ اصطلاحی که قائلین، وقوع آن را در همین دنیا می‌دانند قابل تطبیق نیست و بلکه تفسیر آن به تناسخ ملکوتی - که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت - نزدیک‌تر است.

ه) دلیل دیگر در رد تناسخ

مطلب دیگر اینکه معمولاً اثری که نمایندگی تفکرات شخص را دربردارد، درواقع نظرات و معتقدات و آرای نهایی او قلمداد می‌شود؛ در بحث تناسخ، شیخ اشراق ابتدا در آثارش صریحاً آن را باطل می‌داند اما در *حکمة الاشراق* که نماینده مکتب اوست در ابتدا، بیانش به نوعی ملهم اعتقاد ایشان به تناسخ است ولی آخرین مطالبی که در این رابطه به آن می‌پردازد، از مثل و صور معلقه سخن می‌گوید و خیلی صریح ارواح خوشبختان متوسط از زاهدان و پرهیزگاران را وارد به قلمرو «صور معلقه» و در راستای آن تبیین می‌کند (همان) و همان طوری که گفتیم عالم «صور معلقه»، همان عالم برزخی است که بعد از او با این نام مصطلح می‌گردد. در مورد ارواح بدبختان نیز که بر مبنای نظر معتقدین به تناسخ، اولی به موضوعیت برای تناسخ است و جا داشت که این ارواح به بدن حیوانات منتقل شوند، آخرین سخن شیخ اشراق این است که این ارواح که «در جهنم به زانو درآمده‌اند» وقتی از بدن جدا شدند، در سایه آن صورت‌ها و موجودات مثالی آویزان، به تناسب اعمالشان به قلمرو مثال وارد خواهند شد. (همان) در ادامه شیخ اشراق مطلبی می‌گوید که گرچه در نوع خود جالب توجه است و البته آن را با تردید تناسخ می‌نامد، تناسخ اصطلاحی از آن فهمیده نمی‌شود و با تعریف نسخ همخوانی ندارد. مطلب این است که مثل معلقه برخی ظلمانی و برخی نورانی‌اند، خوشبختان با صورت‌های نورانی همراه شده و بدبختان با چهره‌های سیاه و کبود سروکار خواهند داشت و چون این بدن‌های معلق در آینه و غیره قرار ندارند و جایگاه ویژه‌ای هم ندارند امکان دارد که مظهری در همین دنیا داشته باشند. او می‌گوید شاید در بدن همین مظاهر گرفتار تناسخ شده باشند و جن و شیطان حاصل این صورت‌ها باشد. او در ادامه به نقل گروهی از اهالی دربند و میانه در دیدن این صورت‌ها استناد می‌کند؛ موضوعی که در این رابطه قابل بحث است این است که تعریفی که از تناسخ وجود دارد با این سخن شیخ اشراق همخوانی ندارد؛ چراکه اولاً جسمانیت شیطان و جن به شکل ابدان دیگر محل تردید است، ثانیاً این موجودات مشمول هیچ‌کدام از مصادیق تناسخ نیستند و ...؛ اما اینکه جن و شیطان آیا ممکن است مظهر ارواح بدبختان باشند یا نه مورد بحث ما نیست. سخن در این است که این انگاره درست باشد یا اشتباه - و نیز از آن به تناسخ یاد شود یا هر امر دیگر - با تعریف تناسخ همخوانی ندارد. تبیین شیخ از معاد و اذعان به جاودانگی نفوس پس از ترک بدن نیز نکته‌ای مهم در بطالن تناسخ از نقطه نظر او است. (همان: ۲۰۶ - ۲۰۵)

و) دلیل ششم در رد تناسخ با استناد به کتاب *حکمة الاشراق*

یکی دیگر از مستمسک‌های ما در تبیین تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق، اعتقاد ایشان به وجود رب‌النوع است و شیخ، رب‌النوع انسان را که کامل‌ترین و معتدل‌ترین مزاج است، جبرئیل می‌داند. روان‌بخش، روح القدس و کسی که بخشنده دانش بر انسان است بر ترکیب عالی جسمانی انسان، روح مجردی می‌بخشد تا در بدن او تصرف کند (همان: ۱۸۷ - ۱۸۶) و مسئله اینجاست که چگونه ممکن است به واسطه تناسخ، تدبیر یک نوع وجودی که مترتب بر همان وجود خاص است بعد از طی عمری کوتاه یا طولانی به نوع دیگری که در وجود پست‌تر از آن است منتقل شود؟ چنانچه در تبیین رب‌النوع و گستره وجودی آن پیداست، این دلیل تنها یک نوع از تناسخ که عبارت از انتقال به بدن موجود اخس باشد را رد می‌کند و قادر به دفاع امتناع انتقال نفس به بدن متساوی یا اشرف نیست.

ز) هم‌زمانی حدوث نفس با بدن و رد تناسخ

ازجمله مهم‌ترین مباحثی که با توجه به آن تناسخ تبیین می‌شود، مسئله حدوث نفس پیش یا هم‌زمان با بدن است؛ با این توضیح که اشکال لزوم حدوث هم‌زمان نفس و بدن و یا وقفه بین تعلق نفس به بدن جدید پیش نمی‌آید و کسی که قائل به

حدوث نفس پیش از بدن باشد به تبع آن اعتقاد به تناسخ می‌تواند برای او پذیرفتنی باشد، گرچه لزوماً این‌گونه نیست که هر کسی که معتقد به تقدم نفس بر بدن باشد به تناسخ هم باور داشته باشد اما اعتقاد به حدوث نفس هم‌زمان با بدن منافی اعتقاد به تناسخ است. در ادامه با تأکید بر دیدگاه شیخ اشراق به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم.

شیخ اشراق از کسانی است که معتقد به حدوث نفس هم‌زمان با بدن است. او در این باره می‌گوید:

واعلم ان النفس لا يتصور وجودها قبل البدن، لو انها قبل البدن موجودة، فاما ان تكون متكررة التكرار دون المميز محال و لا مميز قبل البدن من الافعال و الانفعال و الادراكات؛ و اما ان تكون متحدة، فان بقية واحدة تتصرف في جميع الابدان كانت لجميع النفس واحدة و كان يجب ان يدرك جميع الناس ما ادركه واحد و ليس كذا. و ان انقسمت بعد الوحدة فهي جسم، و قد برهن على امتناع جرميتها؛ فالنفس حادثه مع البدن. و يدل عليها مثنان «النفخ المذكوره و مثنى آخر قوله «فارسلناه اليها روحنا» الي قولي «لاهب اليك غلاماً زكياً» يثنيه قوله «ثم انشأناه خلقاً آخر» (مؤمنون / ۱۴) بعد تركيب جسدی. (سهروردی، ۱۳۸۰: ۴ / ۵۴ - ۵۳)

شیخ اشراق در این بیان وجود نفس قبل از بدن را انکار می‌کند با این توضیح که تصور وجود نفس، قبل از بدن ممکن نیست؛ چراکه اگر نفس قبل از بدن موجود باشد یا اینکه متکثر است و تکثر بدون تمایز محال است و قبل از بدن و پیوستن نفس به بدن که به واسطه افعال و حرکات و ادراکات باعث تمیز می‌شود، تمیزی وجود ندارد و یا اینکه نفسی که پیش از بدن حادث شده واحد است؛ در این حال اگر واحد باقی بماند در تمام ابدان تصرف می‌کند و لازمه‌اش این است که تمام ابدان دارای یک نفس باشند و به تبع آن واجب است تمام مردم آنچه را ادراک می‌کنند یکسان باشد و تفاوتی در ادراک آنها نباشد در حالی که این‌گونه نیست و اگر این نفس بعد از وحدتش به تعدد ابدان تقسیم شود مستلزم این است که نفس جسم باشد (چراکه امر مادی تقسیم‌پذیر است و مجرد قابل‌انقسام نیست) و عدم جسم بودن نفس مستدل است. پس نفس با بدن ایجاد می‌شود و مثال‌هایی از آیات قرآن کریم نیز این بر این امر دلالت دارد مثل نفخی که در قرآن ذکر شده است یا آیه: «روح خود را به‌سوی او فرستادیم» تا «تا به او پسری پاکیزه بخشیم» و نیز آیه «سپس او را در خلقتی دیگر ایجاد کردیم» بعد از اینکه به ترکیب جسمش اشاره می‌کند. همه دال بر ایجاد روح هم‌زمان با جسم است.

دیگر اینکه اگر این نفوس پیش از بدن موجود بودند به دلیل امکان ارتباط آنها با عالم انوار و نیز نداشتن گرفتاری‌های مادی، کامل می‌شدند و تصرف‌شان در بدن‌ها بی‌فایده بود و همچنین اگر نفوس پیش از بدن‌ها موجود بودند، برای اختصاص یافتن آنها به بدن‌های ویژه مرجعی در کار نبود؛ زیرا عوامل مؤثر در بدن همگی مادی هستند و در عالم مجردات وجود ندارند و استدلال‌های دیگر (سهروردی، ۱۳۸۶: ۱۸۸ - ۱۸۷) شیخ اشراق دال بر اینکه نفوس پیش از ابدان وجود ندارند می‌تواند سندی متقن در ابطال تناسخ از دیدگاه ایشان باشد. بر این استدلال آیاتی از قرآن گواه هستند که به نفخ اشاره دارند. پس ما روح خود را به سمت مریم فرستادیم و فرزند شایسته‌ای را به او بخشیدیم. (مریم / ۱۹) و نیز آیاتی که دلالت دارد بر اینکه بعد از ذکر، ترکیب بدن از الحاق نفس به بدن با خلقت دیگر یاد می‌شود. با تأمل بر این مبنا ما می‌توانیم مدعی باشیم که شیخ اشراق نظریه تناسخ اصطلاحی را قبول نداشته است.

تجسم اعمال از دیدگاه شیخ اشراق

سهروردی در تبیین تناسخ از دیدگاه حکمای هند و بعد از نقل قول عقاید آنان دال بر اینکه ارواح ناقص بعد از جدا شدن از روح وارد بدن حیوان می‌شود، می‌گوید: باید توجه داشت که نور، جز با نور تکمیل نمی‌گردد؛ پس از بدن حیوانات دیگر چیزی به بدن انسان انتقال نمی‌یابد بلکه انوار به سبب اوصاف پست خود، همیشه از بدن انسانی به بدن حیوانات دیگر سرازیر می‌شوند. سپس می‌گوید که هر خوی پستی به تناسب خود، بدنی از حیوانات را انتخاب کرده و برای تأیید این مطلب به آیه «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» (حجر / ۴۴) استناد می‌جوید. (همان: ۲۰۳)

به نظر می‌رسد اینجا شیخ اشراق گرچه در مقام توضیح نظر حکمای هند است، اما آنچه از تبیین او به‌ویژه با استناد به آیه قرآن برمی‌آید این است که در نظر گرفتن تناسب اعمال با حیوان خاص لازمه تعریف تناسخ اصطلاحی نیست بلکه این

تبيين بیشتر ناظر به تناسخ ملکوتی است یا نهایتاً بتوان مسخ را از آن برداشت کرد که به عقیده ما همان تجسم اعمال یا تناسخ ملکوتی است که جایگاه نمایان شدن آن، قیامت است و صحنه‌ای که چهره باطنی افراد رخ می‌نماید و آشکار می‌شود ولی به دلایلی خداوند در دنیای مادی لازم دیده برای مدت زمانی جسم افراد را متناسب با همان حقیقت ملکوتی آنها تغییر دهد. شیخ اشراق در مورد اهل جهنم می‌گوید:

و اما اهل الشقاوه الذين كانوا «حول جهنم جثيا»، «فاصبحوا في دارهم جائمين» - سواءً كان النقل حقاً او باطلاً - ان الحجج على الطرفي النقيض فيه ضعيفه؛ اذا تخلصوا عن الصياصي البرزخيه يكون لها ظلاً من الصور المعلقه على حسب اخلاقها. (سهروردی، ۱۳۷۲: ۲۹۸)

و اما شقاوتمندان که گرداگرد جهنم به زانو درآمده‌اند و در خانه‌هایشان - به رو درافتاده - جسمی بی‌جان شدند. (انصاریان، ۱۳۸۳) چه تناسخ درست باشد یا باطل، حجت‌های دو طرف ضعیف است و چون روح از بدن برزخی رها شود بر حسب اخلاقی که با آن مأنوس بوده است برای او سایه‌ای از صور معلقه خواهد بود.

سرنوشت اشقیاء را بعد از مرگ و جدا شدن نفوسشان افتادن در ورطه تاریکی و ظلمت می‌داند و این شقاوت متناسب با رفتار آنان و محصول اوصاف اخلاقی آنان است و با توجه به آیاتی که شیخ اشراق به آنها اشاره کرده است به عذاب گناهکاران اشاره دارد و در نهایت امر معلوم شدن سیمای واقعی افراد را متناسب با خلق‌ها و عادات آنان که هر کدام متناسب با یک حالت خاصی است را یادآور می‌شود که ناظر به تجسم اعمال است. چنانچه در آخرین مطالبی که در آخرین کتابش در این مورد اظهار داشته است و قبل از اینکه بیان نظر خودش در مورد تناسخ را موقوف به زمان دیگری نماید به مطالبی از این دست می‌پردازد و محور سخنش را ملکوت اعمال و چهره حقیقی کردار انسان‌ها قرار می‌دهد.

چنانچه در مطالب مذکور بیان شد دیدگاه شیخ اشراق فی‌الجمله گویای رد تناسخ است.

با توجه به هدف نوشتار که نقد دیدگاه شیخ اشراق در ارتباط با دیدگاه‌های ملاصدرا است، در ادامه به تبیین تناسخ از دیدگاه ملاصدرا و بررسی دیدگاه شیخ در رابطه با دیدگاه ملاصدرا می‌پردازیم.

دیدگاه ملاصدرا در مورد تناسخ

ملاصدرا به تقسیم انواع تناسخ می‌پردازد و سپس به ابطال آنها مبادرت می‌ورزد.

تناسخ عبارت است از انتقال نفس در این عالم از بدنی به بدن دیگر، به بدن انسانی دیگر؛ که نسخ عبارت از آن است و به بدن حیوانی غیر انسان را مسخ می‌گویند و به بدنی نبات به فسخ مشهور است و به بدن جماد که به رسخ شهرت دارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۳۲۶؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۵۳۳) و کسانی که به نقل نفوس قائل‌اند سه گروه‌اند:

گروه اول معروف‌اند به تناسخیه و می‌گویند نفوس انسانی از ابدان انسان منتقل می‌گردد به ابدان حیواناتی که در اخلاق و اعمال مناسب آن نفوس باشند و برای آنها خلاصی نیست.

و گروه دوم می‌گویند نور اسپهبد، اول به انسان تعلق می‌گیرد و انسان را باب الأبواب حیات جمیع ابدان حیوانیه و نباتیه می‌دانند. این گروه بر این باورند نفوس کاملین از سعدا بعد از مفارقت از بدن به عالم عقل و مالأً أعلى متصل می‌گردد و اما نفوس غیرکاملین از سعدا مثل متوسطین و ناقصین و اشقیاء از این بدن منتقل به بدن دیگر می‌گردد و این مقدمه در نزد ایشان اتفاق است و بعد از آن مختلف شده‌اند و بعضی از ایشان می‌گویند که نقل به بدن غیر انسان نمی‌تواند شد و بعضی دیگر می‌گویند که به بدن حیوانی نیز نقل می‌تواند شد و گروهی دیگر به بدن نباتی را هم تجویز نموده‌اند و برخی دیگر به جمادی را نیز جایز دانسته‌اند. (همان: ۵۳۴ - ۵۳۳)

گروه سوم می‌گویند که اولی به قبول فیض جدید نبات است نه غیر آن و مزاج انسانی استعدادی نفسی اشرف می‌کند و آن نفس باید از درجات نباتیه و حیوانیه عبور نموده باشد. پس هر نفسی اول به نبات فایض می‌گردد و از انقص به اکمل منتقل می‌گردد تا جایی که منتقل می‌گردد به مرتبه‌ای که در کنار نزدیک‌ترین مرتبه حیوان واقع شده است و در مراتب

متفاوته حیوان از ادنی به ادنی منتقل می‌شود تا آنکه به افق انسانی می‌رسند و به بدن انسانی منتقل می‌شود و این گروه قائل به تناسخ در جهت صعود هستند، چنان که گروه دوم قائل به نقل در جهت نزول‌اند. ملاصدرا در *شواهد الربوبیه* تناسخ را به دو قسم ملکی و ملکوتی تقسیم می‌کند و سپس تناسخ ملکی را به دو قسم صعودی و نزولی تقسیم می‌کند و تناسخ ملکوتی را به دو قسم مسخ باطنی بدون تغییر ظاهر و مسخ باطنی با تغییر ظاهر تقسیم‌بندی می‌کند؛ درحالی‌که تناسخ ملکی را رد و از تناسخ ملکوتی دفاع می‌کند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۳۴۴)

براهین ابطال تناسخ در آثار ملاصدرا

۱. برهان قوه و فعل

ملاصدرا در رد تناسخ، برهانی منحصر به فرد دارد. دلیلی که بنا بر اذعان ایشان تناسخ را به صورت مطلق نفی می‌کند. مضمون برهان این است که نفس به بدن تعلق ذاتی دارد و ترکیب میان نفس و بدن ترکیب طبیعی اتحادی است؛ نفس در اول حدوث، امری بالقوه است و نفس و بدن با هم از قوه به فعلیت می‌رسند و هیچ نفسی نیست مگر آنکه در مدت حیات جسمانی از قوه به فعل می‌رسد که البته این فعلیت یا در جهت سعادت انسان و یا در جهت شقاوت او رخ می‌دهد. پس هر وقت در نوعی از انواع، بالفعل شود محال است بار دیگر به حد قوه محض برگردد. مانند آنکه محال است که حیوان بعد از بلوغ به تمام خلقت، به نطفه برگردد؛ زیرا که این حرکت جوهریه ذاتیه است و خلاف آن ممکن نیست؛ نه به قسر و نه به طبع و نه به اراده و نه به اتفاق. پس هرگاه نفس منسلخه از بدنی به بدن دیگر تعلق گیرد، لازم می‌آید بدن، بالقوه و نفس، بالفعل باشد و شیء واحد از همان جهت که بالفعل است بالقوه باشد؛ امری که ممتنع است؛ زیرا ترکیب نفس و بدن طبیعی اتحادی است و چنین ترکیبی محال است در میان دو امر صورت گیرد که یکی بالفعل و دیگری بالقوه باشد. (همان: ۱ / ۲۳۴؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۵۳۸ - ۵۳۶)

صدرا با استناد به این دلیل، تمنای اشقیاء برای بازگشت به دنیا که با آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ كُنْتُ تُرَابًا» (نبا / ۴۰) از آن حکایت می‌کند را امری باطل می‌داند؛ به خاطر اینکه تکرار در فیض و تعددی در تجلی وجود ندارد و خداوند متعال رجوع آنها به دنیا را حرام کرده است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۱ / ۲۳۴)

با دقت نظر در این برهان که درواقع از اصول فکری ملاصدرا نشئت می‌گیرد روشن می‌شود. وقوع تناسخ و تعلق نفسی که با ترکیب اتحادی به بدنی خاص به جایگاهی از وجود رسیده است و با همراهی وجودی با آن بدن طی طریق کرده است با بدن دیگر محال است و چون چیزی متناقض است امکان ندارد در عالم واقع شود و مواردی از نسخ دنیوی یا تناسخ ملکوتی قطعاً با این برهان همخوان بوده، چنانچه در جای آن مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که مبنای تناسخ ملکی را باطل می‌کند و به صورت ریشه‌ای انواع آن را غیرممکن معرفی می‌کند.

۲. برهان حرکت اشتدادی

دلیل دیگر بطلان تناسخ این است که عنایت الهی مقتضی است هر ذی کمالی به کمال درخور خود برسد و کمال نفس مجرد یا علمی است که کمال آن صیوروت به عقل مستفاد است و کمال عملی تخلیه آن از ردائیل و متخلی شدن به مکارم اخلاق است و در صورتی که دائماً در تردد در بین اجسام باشد و خلاصی از آن جهت وصول به عالم انوار و عقول نداشته باشد درواقع از کمال علمی لایق خود ازلاً و ابداً ممنوع و طبیعتاً محدود شده است و عنایت الهی قطعاً مقتضی چنین چیزی نیست. (همو، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۷۱) نفس که ابتدائاً مادی است به حرکت جوهری خود تا زمانی که از بدن و عالم ماده جدا شود ادامه می‌دهد تا جایی که به عالم عقول مجرد واصل می‌شود و از ماده بی‌نیاز می‌شود. (همو، ۱۹۸۱: ۸ / ۱۳۷ - ۱۳۶) بر این اساس از آنجایی که با پذیرش حرکت جوهری، چنانچه بدن به نفس وابسته است و نفس به همراهی بدن، نه مستقلاً به سیر در جهت کمال می‌پردازد و از آنجایی که این حرکت غیرقابل بازگشت است، عقلانی نیست نفسی که به انتهای حرکت خود رسیده است پس از ترک بدن، بخواهد وارد بدن کمال نیافته دیگری شود. (همان: ۲۰ / ۹)

چنانچه از این برهان ملاصدرا هم پیداست او این بار با تکیه بر حرکت جوهری و درواقع اشتداد وجودی که آن را نیز در جای خود اثبات کرده است به رد تناسخ مبادرت می‌ورزد و بیان می‌کند که لازمه به کمال رسیدن که در پی اشتداد در وجود

رخ می‌دهد، این است که موجودی که به رشد کامل و فعلیت رسیده است، برگشتن آن به قوه امکان‌پذیر نیست گرچه این حرکت در پی مرگ احترامی در دنیا تا حدی دچار توقف شده باشد.

تجسیم اعمال از دیدگاه ملاصدرا و آیات ناظر به آن

ملاصدرا نوعی از تناسخ را می‌پذیرد که معروف به تناسخ ملکوتی است و به دگرگونی و صیوروت انسان برحسب نشئه اخروی معنا می‌شود. امری که پیامد اخلاق و عادات ناپسند در انسان است و به اذعان او نه تنها مخالف تحقیق نیست بلکه امری ثابت شده است و بسیاری از بزرگان به آن باور داشته‌اند؛ همچنان که ظاهر برخی آیات و احادیث کاشف از آن است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۴: ۳۲۶) آیاتی چون:

«وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ؛ و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنان را طاعوت را پرستش کرده‌اند» (مائده / ۶۰) یعنی به خوک و خنزیر مسخ شدند.

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ؛ و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره‌شان درافتاده برخواهیم انگیخت» (اسراء / ۹۷) صدرا مقصود از این آیه را در راستای تناسخ ملکوتی، محشور شدن به صورت حیوانات و با صورت واژگون می‌داند.

از دیگر آیات دال بر مسخ باطنی می‌توان به این آیات اشاره کرد: «كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَنَانَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابِ؛ چون پوست‌هایشان سوخته شود و از بین برود، پوست دیگری دیگری بر آنها برویانیم تا عذاب را بچشند.» (نساء / ۵۶) و همچنین آیه «وَقَالُوا لِيُجْلُوهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ؛ و به پوست‌هایشان می‌گویند چرا بر علیه ما شهادت می‌دهید؟ می‌گویند خداوندی ما را به سخن گفتن آورده است که هر چیزی را به سخن می‌آورد.» (فصلت / ۲۱) و «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ؛ و زمانی که وحش‌ها محشور شوند.» (تکویر / ۵) اشاره دارد به انقلاب در جوهر نفوس و تبدیل شدن آن به نفوس وحوش به علت غلبه صفات آن وحوش بر صفات انسانیت و تصویر صورت آنها در قیامت به صورت حیوانات وحشی که متناسب با صفات آنها باشند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰ الف: ۱۵۱)

آنچه در احادیث هم در این مورد بیان شده است از جمله «یحشر الناس يوم القيامة على وجوه مختلفة؛ برخی از مردم در روز قیامت بر صورهای مختلف محشور می‌شوند.» (الرازی، ۱۴۲۳: ۴۰) مقصود صورت‌هایی متناسب با هیئات و عادات نفسانی مختلف انسان‌ها است که عمری با آنها خو گرفته‌اند.

«یحشر بعض الناس على صور يحسن عندها القردة و الخنازير؛ بعضی از مردم با صورت‌هایی محشور می‌شوند که میمون و خوک از آنها زیباترند.» (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۱ / ۳۸) و همین‌طور «أنة يحشر من خالف الإمام في أفعال الصلاة و رأسه رأس حمار؛ کسی که از نظر افعال نماز در مخالفت با امام باشد در حالی محشور می‌شود که سر او سر الاغ است.» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۲۸۵ - ۲۸۴) به این معنا دلالت دارد که وقتی کسی در مخالفتی زندگی می‌کند که این مخالفت عین بلاهت و حماقت است این رویه در وجود او قرار گرفته و کم‌کم صورت حقیقی و انسانی او را تغییر داده و آخر الامر هم بر صورت الاغ محشور می‌شود. ملاصدرا این احادیث را حقایقی از اسرار الهیه و رموز نبوی می‌داند که دلالت بر صحت وجود چنین صورت‌هایی در قیامت می‌کند. همچنین پندار اعتقاد بسیاری از بزرگان چون سقراط، افلاطون، ارسطو، فیثاغورث، هرمس و دیگرانی که متهم به اصرار بر تفکر تناسخ هستند را حمل بر همین معنا از تناسخ می‌کند و گویای بعث انسان‌های ناقص در علم و عمل بر صورت حیواناتی است که متناسب با همان اخلاق و مشی هستند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۱ / ۲۳۲؛ ۱۳۶۱: ۳ / ۴۷۲ - ۴۷۱؛ همو، ۱۳۶۱: ۴۷ - ۴۶)

از دیگر آیاتی که در مورد مسخ وجود دارد آیه ۶۵ سوره بقره است:

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.

و خیر دارید از کسانی از شما که از حکم شنبه ترمز ورزیدند و ما به آنها گفتیم بوزینه‌گانی مطرود شوید.

صدرا این آیه و تبدیل شدن تعدادی از انسان‌ها به صورت میمون را ضمن اینکه حمل بر معنای ظاهری آیه می‌کند اما آن را بر حسب نشئه اخروی و دار قیامت معنا می‌کند نه در دنیا؛ چراکه انسلاخ نفس از بدن طبیعی به بدن طبیعی دیگری که منفصل از بدن اولی است محال است. اما چنانچه قبل از این هم بیان کردیم تحول و تقلب باطن و قلب بر حسب رسوخ اخلاق و ملکات از نشئه بشری به نشئه ملکی یا شیطانی، درندگی یا بهیمی نزد حکما بزرگ و عرفای محقق امری پذیرفته شده و مستدل است.

این امر بر حسب نشئه اخروی و دار قیامت واقع می‌شود نه در دنیا؛ چراکه انسلاخ نفس از بدن طبیعی و تعلق به بدن طبیعی دیگر که منفصل از اولی است ممتنع است اما تحول قلوب و تحول باطن بر حسب اخلاق و ملکات از نشئه بشری به نشئه ملکی یا شیطانی یا درندگی و بهیمی نزد عرفای محقق و حکمای کامل امری پذیرفته شده است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۷۱)

ملاصدرا این که انسان‌ها در آخرت با صورت‌های مختلف متناسب صورت‌های اعمال و نیت خود محسوس می‌شوند را مطابق با تفکر انبیا می‌داند. (همان)

او مسخ صورت و تبدل آن را به دو وجه تقسیم می‌کند:

یکی اینکه نفس از بدن انسانی زمان مرگش به بدن حیوانی درموقع تولدش منتقل شود که این همان مسخ اهل تناسخ است و باطل.

دیگر اینکه صورت شخص واحد متحول شده و به صورت حیوانی تبدیل شود؛ چنانچه در بنی اسرائیل واقع شد و این چیزی است که دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد؛ به این علت که ابدان تابع نفوس هستند و اشکالی که به آنها افزوده می‌شود به واسطه نفس است و بر این اساس تغییرات بدن از شهوت و غضب و ترس و شادی و غیر آن، اول بر نفس و سپس از طریق آن بر بدن عارض می‌شود. پس استبعادی ندارد که بعضی از نفوس در شدت خلقیات زشت بر بدن آن چنان تأثیر بگذارند که بدن شکل مناسب با آن خلق را پیدا کند و به تبع مسخ باطن بر وجه اتصال دچار مسخ ظاهر شوند و این آن چیزی است که در امت حضرت موسی علیه السلام اتفاق افتاد که البته پس از سه روز هلاک شدند. اما صورت اخروی برخی افراد در مورد افراد دیگر نیز بر برخی عرفا مکتوم نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۳ / ۴۷۳ - ۴۷۲)

در حقیقت می‌توان خلاصه نظر ملاصدرا در مبحث تناسخ را ناظر به رد تناسخ اصطلاحی در انواع آن و تأیید تناسخ ملکوتی دانست که چهره باطنی همان مسخ دنیوی است که برای برخی افراد رخ داده است.

در این راستا چنانچه بیان شد تلاش می‌کند هم با استناد به برهان فلسفی به رد تناسخ مبادرت ورزد و هم از آیات قرآن کریم در تأیید معتقداتش بهره گیرد.

نقد دیدگاه شیخ اشراق با توجه به آراء ملاصدرا

همان‌طوری که قبلاً هم اشاره شد گرچه تا حد زیادی می‌توان مستمسک‌هایی یافت که شیخ اشراق را از اتهام اعتقاد به تناسخ تبرئه کند اما به سادگی نمی‌توان او را از اعتقاد به تناسخ نزولی تبرئه نمود؛ لذا لازم است این مسئله مورد بررسی بیشتری قرار گیرد. با تأمل در برهان قوه و فعل ملاصدرا باید گفت از آنجایی که نفس به بدن تعلق ذاتی دارد و ترکیب میان نفس و بدن ترکیب طبیعی اتحادی است و نفس در اول حدوث امری بالقوه است و هیچ نفسی نیست مگر آنکه در مدت حیات جسمانی از قوه به فعل می‌رسد، پس هر وقت در نوعی از انواع، بالفعل شود محال است بار دیگر به حد قوه محض برگردد. مانند آنکه محال است که حیوان بعد از بلوغ به تمام خلقت، به نطفه برگردد؛ چراکه حرکت آن، حرکت جوهریه ذاتیه است و خلاف آن ممکن نیست. پس هرگاه نفس منسلخه از بدنی به بدن دیگر تعلق گیرد - و تناسخ در هر نوعی اتفاق بیفتد - لازم می‌آید بدن بالقوه و نفس بالفعل باشد؛ و شیء واحد از همان جهت که بالفعل است بالقوه باشد زیرا ترکیب نفس و بدن طبیعی اتحادی است و چنین ترکیبی محال است در میان دو امر صورت گیرد که یکی بالفعل و دیگر بالقوه باشد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ب / ۱ / ۲۳۴؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۵۲۸ - ۵۳۶) بنابراین اگر تناسخ از اشرف به اخس، امکان وجود داشته باشد با محذور تبدیل فعل به قوه مواجه می‌شود و با توجه به توضیحی که ملاصدرا در این رابطه می‌دهد نه تنها تناسخ نزولی، بلکه هیچ کدام از انواع تناسخ جز

تناسخ ملکوتی که در واقع صرفاً دارای اشتراک اسمی با تناسخ مصطلح است، امکان توجیه پیدا نمی‌کند و این چیزی است که دلایل شیخ اشراق در اثبات تناسخ نزولی، توان رویارویی با آن را ندارد. برهان حرکت اشتدادی ملاصدرا در رد تناسخ نیز برهانی است که دلایل متهم به قبول تناسخ سهروردی را به چالش می‌کشد؛ چراکه با قبول این اصل که موجودات دارای حرکت جوهری و اشتدادی هستند و این رویه در میان تمام موجودات ذی‌حیات برقرار است - چنانچه در جای خود این امر اثبات شده است - لذا دیگر جای برای بازگشت قهقرایی به اخس و اقدم و از اشتداد به ضعف رسیدن باقی نمی‌ماند بلکه موجودات در یک حرکت رو به جلو و درونی و اشتدادی به سمت رشد رهسپارند.

نتیجه

یافته‌های تحقیق عبارت است از اینکه مضمون کلی نظرات شیخ اشراق بر محور نفی تناسخ است؛ هر چند چنانچه گفته شد به سادگی نمی‌توان او را منکر تناسخ نزولی دانست. ملاصدرا نیز با تکیه بر مبانی خود، استدلال‌هایی اقامه کرده است که از ریشه با تفکر تناسخ مبارزه کرده و اعتقاد به آن را با دلایل برهانی متزلزل نموده است. این دو، گرچه هر کدام با مبانی خود، و به روش خود اقدام می‌کنند اما حداقل در نفی دو نوع تناسخ صعودی و متشابه کاملاً هم فکر هستند؛ شیخ با استناد به دلیل امتناع تعلق دو نفس به یک بدن، معتقد است که ممکن نیست بدنی که پس از طی مراحل رشد، مستعد دریافت نفس از خداوند متعال شده است، به واسطه تناسخ، پذیرای دو نفس باشد. این امر مورد تأیید ملاصدرا نیز می‌باشد و وجود دو نفس و یک بدن در فرض تناسخ، در تناقض با مبانی ملاصدرا قرار دارد.

شیخ اشراق به دلایلی چون عدم تساوی انسان و حیوانات و نیز عدم تطبیق اعداد و اوقات نفوس در زمان فساد و ایجاد آنها اشاره می‌کند. این دلایل گرچه برای نفی تناسخ خوب است اما از آنجایی که به صورت مبنایی، تناسخ را هدف نگرفته است، در ابطال تناسخ کافی نمی‌باشد و چون سبک ملاصدرا در حل مسائل به صورت استدلالی مبتنی بر مبانی خاص خود است، در آثار ملاصدرا و در دلایل خاص او در ابطال تناسخ، چنین دلایلی یافت نشد، گرچه قطعاً با تکیه بر مبانی او، به طور کامل می‌توان براهین مبطل تناسخ را مشاهده نمود. توجه شیخ اشراق به مقوله تجسم اعمال و دفاع از آن، از جمله استنادات این نوشتار در عدم اعتقاد شیخ به تناسخ است؛ تجسم اعمال، محملی برای پذیرش مسخ باطنی در دنیا و در آخرت است، امری که ملاصدرا نیز آن را پذیرفته است.

مسئله ورود نفوس پس از مرگ به عالم برزخ نیز از جمله مستمسک‌های شیخ اشراق است که در این زمینه بسیار راه‌گشاست و وجود این عالم به عنوان حد واسط در میان دنیا و آخرت مورد تأیید ملاصدرا نیز می‌باشد. از دیگر دلایل شیخ اشراق در نفی تناسخ، استناد به هم‌زمانی حدوث نفس و بدن بود؛ با این توضیح که هم‌زمان بودن حدوث نفس و بدن، مجالی برای وقوع تناسخ نمی‌گذارد؛ ملاصدرا نیز از شمار کسانی است که معتقد به حدوث نفس و کیفیت جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء آن است و در این مسئله با شیخ اشراق هم رأی است. دلایل خاص ملاصدرا هم در متن به بحث گذاشته شد و چنانچه بیان شد مبانی ملاصدرا و دلایل مبتنی بر آن، تناسخ را به چالش کشید. در نتیجه دو اندیشمند مخالف مسئله تناسخ هستند، هر چند که مخالفت شیخ اشراق را لازم بود از غور در آثار او بیابیم و البته نمی‌توان به راحتی او را از اعتقاد به تناسخ نزولی مبرا دانست.

در نهایت اینکه، با عرضه دیدگاه شیخ اشراق بر مبانی و استدلال‌های ملاصدرا، چنانچه بیان شد، مستمسک‌هایی که به نوعی ملهم اعتقاد شیخ اشراق به تناسخ شده است، در ارتباط با دلایل ملاصدرا قادر به دفاع از تناسخ نیست و لذا اگر این مبانی - که صحت آنها نیز بر کسی پوشیده نیست - دلایل شیخ اشراق را نیز تبیین نماید، دلیلی برای دفاع شیخ اشراق از تناسخ نزولی باقی نمی‌ماند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۴، ترجمه قرآن، تهران، سروش، ج ۴.

۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۳، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران، حکمت.
۴. ابن عربی، محمد بن عربی، ۱۴۲۲ ق، تفسیر ابن عربی، (تأویلات عبدالرزاق)، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
۵. انصاریان، حسین، ۱۳۸۳، ترجمه قرآن کریم، قم، اسوه.
۶. برنجکار، رضا، ۱۳۷۸، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، قم، طه.
۷. جان. بی. ناس، ۱۳۷۳، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۹، شرح العیون فی شرح العیون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. حسینی اردکانی، احمد بن محمد، ۱۳۷۵، مرآت الاکوان، (تحریر شرح هدایه ملا صدرا شیرازی)، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چ ۱.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۳۲، المفردات فی غریب القرآن، چاپ محمد سید کیلانی، تهران.
۱۱. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۷۲، حکمة الاشراق، شرح شمس‌الدین محمد شهرزوری، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۲. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۸۰، مجموعه مصنفات، ج ۴ - ۱، تصحیح و مقدمه هانری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۳.
۱۳. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۸۶، حکمت اشراق، گزارش حکمت اشراق با تطبیق و نظر همراه با متن حکمة الاشراق، سید یحیی یثربی، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۱۴. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ۱۳۸۸، ترجمه حکمة الاشراق، ترجمه فتحعلی اکبری، تهران، نشر علم، چ ۱.
۱۵. شهرستانی، محمد بن کریم، ۱۳۹۵ ق، الملل والنحل، ج ۲، بیروت، دارالمعرفه.
۱۶. شهرستانی، محمد بن کریم، بی تا، الملل والنحل، به کوشش سید کیلانی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۵۴، المبدأ و المعاد (صدر المتألهین)، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، چ ۱.
۱۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰ الف، اسرار الآیات (تحقیق خواجوی)، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، چ ۱.
۱۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰ ب، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲.
۲۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۱، تفسیر القرآن الکریم (صدر)، قم، بیدار، چ ۲.
۲۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۹۸۱ م، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (با حاشیه علامه طباطبائی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ ق، کتاب العین، قم، چاپ مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی.
۲۳. قیصری رومی، داود، ۱۳۷۵، شرح قصوص الحکم، تعلیقه جلال‌الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۴. مردانی، محمد، ۱۳۷۷، سیری کوتاه در مرام اهل حق، قم، مؤسسه دفاع از حریم اسلام.
۲۵. مصاحب و دیگران، ۱۳۵۶، دائرةالمعارف فارسی، تهران، امیرکبیر.
۲۶. الموسوعة العربیة العالمیة، ۱۴۲۹ ق، تقریب تیسرا دل فیوجو، ج ۷، ریاض، مؤسسه اعمال الموسوعه للنشر و التوزیع.